



doi 10.22059/JWICA.2022.346129.1814

Cultural Criticism and the Challenges of Women's Identity Conflict in Confrontation with Gender Clichés Case Study: Ghada Al-Saman's Short Story

Ali Akbar Mohseni¹ | Hoda Rezaei²✉

1. Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran. Email: mohseni0310@yahoo.com
2. Education Teacher, PhD Student, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran. Email: rezaei.hda@gmail.com

Article Info

Research Type:
Research Article

Received:
20 March 2022

Accepted:
3 December 2022

Keywords:
Ghada Al-Saman, cultural criticism, patriarchy, gender, gender stereotypes.

Abstract

Gender stereotypes arising from the culture of patriarchal societies introduce common and limiting beliefs about how individuals act in the family and society and the classification of society into masculine and feminine. The present article tries to show how Al-Saman has been able to draw suffering by examining the short story of "Jannat al-Bajja" by Ghada Al-Saman based on the most important principles of cultural criticism in the field of gender and challenging the dominant patriarchal discourse using descriptive-analytical method. Women in the family as an obedient and passive identity in a people-oriented environment, show the transformation of these women and the recovery of their independent identity in an equal environment in the context of their story. The most important area criticized by Al-Saman is the popular culture of Arab societies, which has failed to adapt to the principles of the contemporary modernist movement. Explaining that Al-Saman also depicts the pathology of gender stereotypes in men and also shows the extent of cultural error about men as the upper class of patriarchal society. Criticism of gender inequalities, the harms of the patriarchal system, women's self-destruction in an unequal gender environment, the conflict between the principles of tradition and modernity, and the reduction of women to sexual identity are some of the most important issues that Al-Saman highlights in his stories.

How To Cite: Mohseni, Ali Akbar, & Rezaei, Hoda (2023). Cultural Criticism and the Challenges of Women's Identity Conflict in Confrontation with Gender Clichés Case Study: Ghada Al-Saman's Short Story. *Women in Culture & Art*, 15(1), 161-180.

Publisher: University Of Tehran Press.





فصلنامه زن در فرهنگ و هنر

سال ۱۵، شماره ۱
بهار ۱۴۰۲، ۱۶۱-۱۸۰



نقد فرهنگی و چالش‌های تعارض هویتی زنان در جدال با کلیشه‌های جنسیتی (مطالعهٔ موردپژوهانه: داستان کوتاه «جنیة البجع» غادة السمان)

علی‌اکبر محسنی^۱ | هدی رضایی^۲ ✉

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: mohseni0310@yahoo.com
۲. دبیر آموزش و پرورش، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران. رایانامه: rezaei.hda@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: پژوهشی	کلیشه‌های جنسیتی برخاسته از فرهنگ جوامع مردسالار، معرف باورهای مشترک و محدودکننده درمورد چگونگی عمل افراد در خانواده و جامعه و طبقه‌بندی جامعه به مردانه و زنانه هستند. نوشتار پیش‌رو با بررسی داستان کوتاه «جنیة البجع» غادة السمان بر مبنای مهم‌ترین مبانی نقد فرهنگی در حوزهٔ جنسیت و به‌چالش‌کشیدن گفتمان غالب مردسالار و با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی نشان می‌دهد السمان چگونه توانسته است با ترسیم رنج‌های زنان در خانواده به‌عنوان هویتی مطیع و منفعل در محیطی مردمحور، سیر دگرگونی این زنان و باز یافتن هویت مستقل آن‌ها را در محیطی برابر در بافت داستان خود نشان دهد. مهم‌ترین حوزهٔ مورد انتقاد السمان، حیطهٔ فرهنگ عامهٔ جوامع عربی است که نتوانسته است خود را با مبادی جریان نواندیش معاصر هماهنگ کند. با این توضیح که السمان، آسیب‌شناسی کلیشه‌های جنسیتی در مردان را نیز ترسیم کرده و میزان خطای فرهنگ درمورد مردان را نیز به‌عنوان قشر فرادست جامعهٔ مردسالار نشان داده است. انتقاد از نابرابری‌های جنسیتی، آسیب‌های نظام مردسالار، خودباختگی زنان در محیط نابرابر جنسیتی، تعارض مبانی سنت و مدرنیته و تقلیل زن به هویت جنسی، از مهم‌ترین مباحثی است که السمان در نقد فرهنگ جامعهٔ عربی در داستان‌های خود برجسته کرده است.
تاریخ دریافت: ۲۹ اسفند ۱۴۰۰	
تاریخ پذیرش: ۱۲ آذر ۱۴۰۱	
واژه‌های کلیدی: زنان، زن در هنر، نائقهٔ موسیقایی، مصرف موسیقی، مطالعات زنان.	
استناد به این مقاله: محسنی، علی‌اکبر و رضایی، هدی (۱۴۰۲). نقد فرهنگی و چالش‌های تعارض هویتی زنان در جدال با کلیشه‌های جنسیتی (مطالعهٔ موردپژوهانه: داستان کوتاه «جنیة البجع» غادة السمان). زن در فرهنگ و هنر، ۱۵(۱)، ۱۶۱-۱۸۰.	
ناشر: مؤسسهٔ انتشارات دانشگاه تهران	



مقدمه

نقد فرهنگی^۱ نقدی نوپا است که حاصل پیشرفت علوم نقدی مختلف و متأثر از مبانی دیگر مکاتب نقدی جدید مانند تاریخ‌گرایی نوین، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، گفتمان‌جنسیت و نقد زنانه یا حرکت فمینیسم است. آنچه نقد فرهنگی را از سایر روش‌ها متمایز می‌کند، تلاش مستمری برای اصلاح و ترمیم روش‌های مختلف نقدی از منظر فرهنگ و الگوهای فرهنگی است و این همان چیزی است که سبب می‌شود این نوع نقد، رابطه تنگاتنگی با همه زمینه‌های معرفتی و نقدی دیگر داشته باشد؛ بنابراین، نقد فرهنگی نیاز دارد تا از دستاوردهای جامعه‌شناسی، تاریخ، و روش‌های سیستماتیک در کنار روش‌های نقد ادبی بهره‌برد. اگرچه نقد فرهنگی به‌تنهایی روشی منظم برای بررسی متون ادبی نیست، با بهره‌گیری از سایر مکاتب نقدی، ارتباط بین متون ادبی و ساختارهای فرهنگی یک جامعه را واکاوی می‌کند و به بررسی متن ادبی در حوزه زیرساخت‌های فکری و فرهنگی پنهان در بافت زیرین آن می‌پردازد. از نظر منتقدان فرهنگی، فرهنگ یک فرایند و برساخته است نه یک تعریف ثابت (درواقع، تعاریف ذات‌گرایانه را بر نمی‌تابد)؛ مجموعه‌ای که در تعامل با جنسیت، نژاد، قومیت، طبقه اجتماعی، اقتصادی و عوامل مشابه تشکیل می‌شود. رابرت مرتون^۲ فرهنگ را «مجموعه سازمان‌یافته‌ای از ارزش‌های هنجارمند تعریف می‌کند که بر رفتارهای مشترک میان اعضای یک گروه یا یک جامعه معین فرمان می‌راند و ساختار اجتماعی را به‌عنوان مجموعه سازمان‌یافته‌ای از روابط اجتماعی که اعضای جامعه یا گروه به صورت‌های گوناگون در آن درگیر می‌شوند، توصیف می‌کند. ساختار فرهنگی را نیز می‌توان چنین تعریف کرد که مجموعه متشکلی از ارزش‌های هنجاری است که بر رفتار حاکم بوده و بین افراد یک اجتماع یا گروه معین مشترک می‌باشد» (گروترز، ۱۳۷۴: ۱۲۲). در این میان، ادبیات به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر بافت فرهنگی جامعه و با توجه به طیف گسترده‌ای از مخاطبان آن، یکی از مهم‌ترین عرصه‌های مطالعات فرهنگی است که می‌توان با تحلیل آثار و تولیدات ادبی و فرهنگی آن، باورها و سنت‌های فرهنگی حاکم بر جامعه را ردیابی و نقد کرد. پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و براساس مهم‌ترین مبانی نقد فرهنگی در حیطه گفتمان مردسالار و نابرابری جنسیتی، به بررسی داستان کوتاه «جنیة البجع» غادة السمان می‌پردازد. داستان‌های السمان، با توجه به دوره انتشار آن‌ها، تجلی‌گاه تبعیض جنسیتی بین زن و مرد، با تسلط گفتمان نابرابر مردسالار است. اهمیت تاریخی زمان انتشار داستان‌های السمان، در این نکته است که این داستان‌ها مربوط به سال‌های پس از جنگ جهانی دوم و دوران استعمار، جنگ و درگیری‌های داخلی کشورهای عربی و مهم‌تر از آن، جدال مدرنیته و سنت است که با حرکت‌های وسیع

1. cultural criticism
2. Robert K. Merton

فمینیستی در جهان غرب به اوج خود رسیده است. در این پژوهش، با الگوبندی و تحلیل چگونگی بازنمایی کلیشه‌های جنسیتی در این داستان کوتاه غادة السمان و نحوه برخورد شخصیت‌های این داستان با محدودیت‌های موجود، نقش فرهنگ را در ایجاد محدودیت‌های آسیب‌رسان در زندگی زنان و دختران ترسیم می‌کنیم و راه خلاص شدن از این کلیشه‌ها را نشان می‌دهیم. اهمیت این بررسی در واکاوی مفاهیمی است که اساس و مبنای مبارزات آگاهانه و به دور از تندروری‌های حرکت فمینیسم در برابر فرهنگ مردسالار عربی است و به دنبال پاسخ به این پرسش اصلی است که داستان السمان، چگونه فرهنگ و باورهای موروثی فرهنگ عربی را فعالانه نقد کرده و خودآگاهی زنان را راهی برای عبور از این سنت‌ها دانسته است.

بیان مسئله

نقد فرهنگی دارای دو شاخه اصلی است: فرهنگ و نقد منتسب و مرتبط با آن. اگرچه واژه فرهنگ از گذشته‌های دور نیز مطرح بود، اصطلاح فرهنگ به‌عنوان یک «مجموعه ویژه، همبسته و پیوسته‌ای از خصوصیات بشری» برای نخستین بار با تعریف مفهوم فرهنگ از «ادوارد بارت تایلور»^۱ آغاز شد. او در سال ۱۸۷۱، نام فرهنگ/بتدایی را بر کتاب اصلی خود گذاشت و در نخستین جمله آن، اولین تعریف رسمی و صریح از فرهنگ را ارائه داد: فرهنگ یا تمدن، کلیت درهم‌تافته‌ای است شامل دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، آداب و رسوم، و هرگونه توانایی و عادت‌هایی که آدمی همچون عضوی از جامعه به‌دست می‌آورد (آشوری، ۱۳۵۷: ۳۵-۳۹). اما اصطلاح نقد فرهنگی برای نخستین بار در سال ۱۹۹۲ توسط ناقد آمریکایی «وینسنت لیچ»^۲ در یک کتاب نقدی و برای نظریه‌های نقد ادبیات بعد از مدرنیته مورد استفاده قرار گرفت. وی در این کتاب، اصطلاح نقد فرهنگی را در معنای بررسی انواع گفتمان‌ها در زمینه‌های تاریخی، اجتماعی، سیاسی، سیستمی و روش‌های نقد ادبی و ارتباط آن‌ها با الگوهای فرهنگی به کار برد. بعدها بررسی‌های میشل فوکو، دریدا و رولان بارت زمینه را برای گسترش هرچه بیشتر این نقد فراهم آورد. نقد فرهنگی بدون دیدگاه به نقد نمی‌پردازد، بلکه با توجه به ارتباطی که با بقیه گرایش‌های نقدی دارد، دیدگاه خود را بر مبنای یکی از شاخه‌های نقدی مانند نقد زنانه، مارکسیسم، روش فروید، جریان رادیکال یا انسان‌شناسی اجتماعی یا آمیخته‌ای از همه آن‌ها متمرکز می‌سازد (خلیل، ۲۰۱۲: ۱۱). بر همین اساس می‌توان گفت مباحث نقد فرهنگی بر دیدگاهی که ناقد انتخاب می‌کند، متمرکز می‌شود و خود به‌عنوان یک روش مستقل مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. باید توجه داشت که این نوع نقد به هیچ عنوان محدود به یک موضوع یا گرایش خاص نیست. گرایش منتقدان به نقدهای درون‌متنی و از جمله نقد ادبی که برای

1. Edward Burnett Tylor
2. Vincent Lich

دوره‌ای طولانی، تمام تلاش خود را در پرداختن به زیبایی‌های متن به کار گرفته بودند، در کنار ظهور حرکت مدرنیته و تلاش برای بازسازی مفاهیم و باورهای سنتی، سبب ظهور و پیدایش نقد فرهنگی با هدف بررسی زیرساخت‌های فکری و فرهنگی متون ادبی و هنری شد. در نقد فرهنگی، عناصری بررسی می‌شود که در یک فرهنگ وجود دارد و مربوط به ساختارهای اجتماعی آن است. شرایط تولید این عناصر فرهنگی و دریافتی که متعلقان به فرهنگ مورد بررسی از آن‌ها دارند، محور چنین مطالعه‌ای است (رسولی، ۱۳۹۶: ۲). منتقدان حوزه فرهنگی بر این باورند که می‌توان همه محصولات فرهنگی یک جامعه از جمله متون ادبی، رسانه‌ها و آثار دیداری و شنیداری و... را به منظور آشکار ساختن کارکرد فرهنگی‌ای که دارند، تحلیل و بررسی کرد؛ یعنی نشان داد این محصولات چگونه با انتقال و تغییر شکل انواع ایدئولوژی، به تجربه ما شکل می‌دهند. در این حالت، عملکرد یک متن ادبی به‌عنوان جزئی از طیف متون تاریخی- فرهنگی همان دوره مدنظر قرار می‌گیرد و مسائلی مانند قوانین کیفی، اولویت‌های آموزش، نگرش‌های مربوط به امور جنسیتی، ساختارهای قدرت حاکم و ایدئولوژی‌های مرتبط با آن، نظریه‌های سیاسی و اقتصادی رایج و تجربه‌های افراد به‌حاشیه رانده شده در جامعه، مهم‌ترین مسائل مطرح در نقد فرهنگی متون است.

متن، اصطلاحی عام است که بر آثار هنری مختلفی اطلاق می‌شود، مانند: رمان، نمایشنامه، فیلم و برنامه‌های تلویزیونی، داستان‌های کوتاه، آگهی‌های بازرگانی، کارتون و... «در این حالت، متن به‌عنوان یک عمل هنری، همواره سعی دارد تا جهانی را تصور کند که برخاسته از فرهنگ و باورهای بشری است» (ایزابر، ۲۰۰۳: ۴۸). بر این اساس، متن ادبی بخشی از متن فرهنگی است و ادبیات به‌طور عام، در حیطه فرهنگ جای می‌گیرد.

یکی از مهم‌ترین عوامل در پیدایش نقد فرهنگی، ظهور نهضت تجددخواهی یا مدرنیته^۱ است. پدیده مدرنیته، محصول جریان‌ات و رخدادهایی بود که در غرب اتفاق افتاد. غیر از انقلاب‌های علمی، تحولات دیگری در مسائل سیاسی و اقتصادی مردم مغرب‌زمین رخ داد که در پیشبرد به‌سوی مدرنیته سهم انکارناپذیری داشته‌اند. از جمله این تحولات، انقلاب‌های سیاسی در آمریکا و فرانسه و انقلاب صنعتی در انگلستان بود (ر.ک: واترز، ۱۳۸۱: ۲۱۸). نقد فرهنگی از مبانی مدرنیته و خصوصاً تفکرات مارکس در مبارزه با نظام سلطه و مبارزات طبقاتی بهره گرفت. از همین جا است که رابطه این نقد با فمینیسم^۲ یا نقد زنانه برقرار می‌شود؛ چرا که فمینیست‌ها نیز به سلطه مردان بر امکانات جامعه معترض بودند و سعی کردند تا نابرابری بین زن و مرد را در نقش الگوهای فرهنگی جامعه به‌ویژه در زمینه جنسیت بر ساخته از نظام

1. modernity
2. feminism

مردسالار و کنش‌های سنتی حامی این سلطه توجیه کنند.

باورهای فرهنگی، یکی از مظاهر اصلی کنش سنتی است که بیش از آنکه در فضای واقعی میان پدیده‌های واقعی و اشیا دیده شود، در سطح ذهنی و روانی افراد دیده می‌شود. از نگاه ماکس وبر، کنش‌های اجتماعی چهار دسته‌اند: «کنش‌های عقلانی معطوف به هدف»، «کنش‌های عقلانی معطوف به ارزش»، «کنش‌های عاطفی» و «کنش‌های سنتی». در نگاه وبر، کنش سنتی، کنشی است که افراد «بدون دلیل» آن را پذیرا شوند و فقط به این خاطر که یک هنجار قدیمی و الزام‌آور است، آن را انجام دهند. از این نگاه، کنش سنتی رفتاری است بدون بررسی‌های خردگرایانه (وبر، ۱۳۸۴: ۱۶۳). یکی از حوزه‌های اصلی جدال سنت و مدرنیته براساس بازبینی در باورهای موروثی و خودساخته بشری، حوزه جنسیت^۱ است که موضوعی مربوط به فرهنگ است و توسط حرکت فمینیسم یا نقد زنانه مطرح شد و پایه‌های فکری و فرهنگی جوامع مردسالار را به لرزه درآورد. باید توجه داشت که جنسیت، کاملاً متمایز از مفهوم جنس^۲ است که شامل «تفاوت‌های زیست‌شناختی و بیولوژیکی» می‌شود (فریدمن، ۱۳۸۱: ۱۹). در ادبیات فمینیستی، واژه جنس و به تبع آن، تفاوت‌های جنسی به‌عنوان ویژگی‌های زیست‌شناختی، صرفاً به بیولوژی فرد اشاره دارد (هام و گمبل، ۱۳۸۲: ۳۹۸). به بیان دیگر، «جنسیت طبقه‌بندی اجتماعی به مردانه و زنانه را توضیح می‌دهد» (دلفی، ۱۳۸۵: ۱۶۳). جنسیت در سطح خرد به هویت و شخصیت فردی، در سطح نمادین، به ایده‌های فرهنگی و تصورات قالبی مردانگی و زنانگی و در سطح کلان و ساختاری به تقسیم‌کار جنس در نهادها و سازمان‌ها و روابط قدرت بازمی‌گردد (مارشال، ۱۹۹۸: ۲۵۰).

فمینیسم و بازنگری در موقعیت جنسیتی نابرابر زنان و مردان

تقریباً سی سال بعد از پیدایش مبانی مدرنیته و مطرح‌شدن آن در جوامع غربی، شاخه نقد زنان یا فمینیسم پدید آمد. این نوع نقد، به‌طور خاص بر مسائل مربوط به زنان متمرکز است، ولی امروزه به‌طور عام، مربوط به حیطه مطالعات فرهنگی است و بیشتر بر مفهوم جنسیت متمرکز است. به‌اجمال و اختصار می‌توان حیطه‌های حرکت فمینیست در نقد فرهنگی را در چهار حوزه زیر بررسی کرد:

- نقش زن در متون ادبی و ارتباط آن با نقش وی در زندگی روزمره؛
- بهره‌گیری از زنان به‌عنوان یک هویت جنسی؛
- سلطه مرد بر بازار کار، روابط جنسی و سایر موقعیت‌های زندگی؛
- میزان خودآگاهی زنان نسبت به شرایط خود (ایزابر جر، ۲۰۰۳: ۶۵-۶۶).

1. gender
2. sex

ناگفته پیدا است که حرکت‌ها و جنبش‌های مختلف فمینیستی، بیش از هر چیز بر دو مفهوم «مردسالاری» و «تبعیض جنسیتی» متمرکز می‌شوند و تأکید دارند که «طبقه جنسی چنان ژرف است که به چشم نمی‌آید... فروپاشی زنان تنها در حوزه‌های نمایانی مانند قانون و اشتغال نیست، بلکه در روابط شخصی نیز وجود دارد. تفاوت میان جنسیت‌ها به تمامیت زندگی شکل می‌دهد؛ زنان نه تنها با مردان فرق دارند، بلکه زنان نسبت به مردان فرودست‌اند» (آبوت و والاس، ۱۳۸۱: ۲۹۴-۲۹۵).

به نظر می‌رسد غلبه عقلانیت جدید بر تفکر متافیزیکی کلاسیک و متعاقب آن، آگاهی انسان از وضعیت انضمامی خویش در هستی، از علل اصلی توجه به جریان سلطه‌گری نظام‌های معطوف به قدرت در دوران معاصر بوده است. تحرکات گسترده جریان‌های فمینیستی معاصر نیز نوعی واکنش در مقابل نابرابری‌های جنسیتی و سلطه نظام‌های دیرپای مردسالار است که در فرهنگ‌های مختلف ریشه دوانده‌اند (میلنر و براویت، ۱۳۸۷: ۱۸۲). در این میان، مردسالاری یا مردمحوری نامی است برای نظام و ساختاری که از راه نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود، زنان را زیر سلطه دارد. گفتمان مردسالار، به دنبال القای تفکر فرادستی مردان و فرودستی زنان است. تداوم قدرت نظام مردسالاری ناشی از دسترسی بیشتر مردان به مزایای ساختارهای قدرت در درون و بیرون از خانواده و همچنین واسطه تقسیم کار این مزایای اجتماعی در جامعه است (معین، ۱۳۸۷: ۳۲۴). پدرسالاری نیز زیرمجموعه مردسالاری به حساب می‌آید؛ یعنی مردسالاری کلی‌تر و مفهومی‌تر از پدرسالاری است.

مفهوم نابرابری جنسیتی در اوایل دهه ۱۹۷۰ متولد و کم‌کم به گفتمان غالب گروه‌های مختلف فمینیسم بدل شد. «نابرابری جنسیتی عبارت است از برخورد یا عملی که براساس جنسیت افراد به تحقیر، طرد و ایجاد کلیشه زنانه و مردانه می‌پردازد و نگرشی است که زنان را فرودست و مردان را فرادست معرفی می‌کند. گرایشی که براساس جنسیت افراد به تحقیر، طرد، خوارشمردن و کلیشه‌بندی آنان می‌پردازد» (میشل، ۱۳۷۶: ۲۴). کلیشه یا تفکر قالبی به تصاویری در ذهن گفته می‌شود که به شکل ثابت و محدود درآمده‌اند و اغلب به باورها، اعتقادات و ارزش‌ها بازمی‌گردند. به همین دلیل، ماهیتی انتزاعی دارند و چون از جامعه سرچشمه می‌گیرند، می‌توانند به درک‌های افراد یک جامعه از پدیده‌ها و واقعیت‌ها و... وحدت بخشند و از نسلی به نسل دیگر انتقال یابند (ستوده، ۱۳۸۷: ۱۷۵). بدیهی است که از آنجا که تفاوت‌های اجتماعی مبتنی بر جنسیت، کاملاً برساخته ذهن انسان است، از این‌رو می‌توان از منظرهای گوناگون به تحلیل و تأویل آن نشست. تحلیلی که در حقیقت، استوار است به کنکاش در کلیشه‌هایی که جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی یک جنس (زن) را در برابر جنس دیگر (مرد) با محدودیت‌های آزردهنده و تحقیرآمیز کنترل می‌کند. آنچه

بیشتر از همه، به کلیشه‌های برخاسته از جنسیت دامن می‌زند، فرهنگ است. شایان ذکر است که در حیطه فرهنگ، یک شکاف جنسیتی عمیق و آشکار پدید آمده است. بدین سان که جامعه به دو گروه یا دو قطب زن و مرد تقسیم شده و در این انقسام و انشقاق، به صورت غیرمنصفانه‌ای امتیازات بسیار و ویژه، به مردان اختصاص یافته است. به همین دلیل، یکی از اهداف اصلی جنبش فمینیسم، مخالفت با بی‌عدالتی نهادینه‌شده در حق زنان و به چالش کشیدن فرودست بودن زنان در برابر مردان است. شایان ذکر است که این مخالفت، مستلزم بررسی انتقادی موقعیت کنونی و گذشته زنان، و چالش با ایدئولوژی‌های مردسالارانه حاکم است که فرودستی زنان را امری طبیعی و همگانی تلقی می‌کنند؛ بنابراین، آن را امری اجتناب‌ناپذیر جلوه می‌دهند (آبوت، ۱۳۸۱: ۳۱).

اگرچه پس از وقوع انقلاب صنعتی در آغاز قرن بیستم، وضعیت زنان در بخش‌هایی از جهان اندکی تغییر کرد، در کشورهای عربی به دلیل تسلط نظام‌های پدرسالار و استبدادی و حاکمیت سرسختانه تقلیدها و آداب سنتی و نیز عدم پیشرفت علمی و صنعتی، وضعیت زنان چندان تغییری نیافت (الحیدری، ۲۰۰۳: ۱). یکی از نخستین حرکت جنبش‌های زنان در مصر اتفاق افتاد. زنان روشنفکر مصری، هم‌زمان با مبارزات استقلال طلبانه، از حرکت‌های فمینیستی الهام گرفتند و برای مطالبات قانونی خود تلاش کردند؛ تا جایی که زنان طبقات بالای جامعه اولین سازمان دفاع از حقوق زنان را در سال ۱۹۲۳ رسماً تأسیس کردند که این سازمان، ضمن فعالیت‌های خود توانست جنبش فمینیستی را در جوامع مختلف عرب تقویت کند. در سایر کشورهای عربی مانند مصر نیز زنان در مبارزات حق‌طلبی شرکت کردند و از طریق این مبارزات، به بخش‌هایی از حقوق مطلوب سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دست یافتند. از آن میان می‌توان به افزایش سن ازدواج تا ۱۴ سالگی، اجازه تحصیل دختران، حق رأی زنان در کویت، لیبی، تونس، سومالی و عراق به درجات مختلف و متفاوتی اشاره کرد.

در این امر تردیدی نیست که امروزه جایگاه، منزلت و اوضاع زنان در جهان عرب با تناقضات و چالش‌های گوناگون و آشکاری روبه‌رو است. بدین سان که از یک سو زن با وجهه مادری منشأ عفت، شرف، بخشندگی و مهرورزی و از سوی دیگر با چهره شهوانی خود رمز شرارت، ضعف، خیانت و جهل است (الحیدری، ۲۰۰۳: ۱۴). نوال سعداوی نیز عقب‌ماندگی زنان عرب را مولود نظام طبقاتی پدرسالار می‌داند، نه زاینده زن بودن یا مسلمان بودن یا شرقی بودن (سعداوی، بی تا: ۳۰).

نقد فرهنگی به‌عنوان یک مکتب نقدی نوپا در ایران نیز چندان مطرح نشده است. از جمله آثاری که در این زمینه به نگارش درآمده، مقاله آرزو رسولی با عنوان «نقد فرهنگی در مطالعات تاریخی شورش گنومه‌ها و به‌قدرت‌رسیدن داریوش بزرگ» (۱۳۹۶) است که نویسنده در آن به

نقد مباحث مطرح شده در زمینه این رویداد و بی‌توجهی به بافت فرهنگی ایران پرداخت. همچنین مقاله «نقد فرهنگی داستان «مدل» سیمین دانشور از سه منظر در مطالعات زنان» (۱۳۸۷) بیشتر ارتباط این نقد را با مکاتب فکری غربی از جمله مارکسیسم و ساختارگرایی مطالعه کرد. در میان پایان‌نامه‌ها نیز تاکنون دو پژوهش صورت گرفته است: علی پروانه (۱۳۹۷) در «رویکرد نقد فرهنگی در ادب معاصر عربی؛ بررسی موردی دیدگاه‌های نقدی عبدالله غذامی» که به‌طور مفصل به شرح دیدگاه‌های غذامی در باب نقد فرهنگی شعر عربی پرداخت و احمد ملایی (۱۳۹۶) در «نقد فرهنگی در ادبیات معاصر ایران (مطالعه موردی رمان‌های مدیر مدرسه، سووشون، جزیره سرگردانی و ساربان)» به ریشه‌های فرهنگی در باورهای غلط جامعه ایران که در این رمان‌ها منعکس شده، توجه نشان داد. پژوهش حاضر، علاوه بر معرفی داستان السمان، انتقاد وی به مشکلات زنان را ترسیم می‌کند و دربرگیرنده نگاه متفاوت و سازنده او به کلیشه‌های جنسیتی زنان و عدم تقابل زنان و مردان است.

پیشینه پژوهش

غادة السمان

السمان یکی از نامدارترین نویسندگان، شاعران و روزنامه‌نگاران زن سوریه در دوره معاصر به‌شمار می‌رود که توانسته است به‌خوبی مسائل و مشکلات زنان را در آثار خود به شکل عمیق و ویژه‌ای بازتاب دهد. به‌هرروی، او را یکی از چهره‌های شاخص مبارزات زنانه به‌شمار می‌آورند. از این‌رو، «هنگامی که از ادب غادة السمان سخن می‌گوییم، چنان است که به ادبیات زنانه لبنان همراه با تمام ارکان و اشکال مختلف دیدگاه‌ها و قضایای آن می‌پردازیم» (یوسف، ۲۰۱۰: ۶۵). او با سکونت طولانی در فرانسه و مطالعه و تأمل در اندیشه‌ها و آثار فمینیستی، به‌ویژه آثار فمینیست اگزستانسیالیست (وجودگرایی) سیمون دوبوار، با اصلی‌ترین مبانی فکری این حرکت آشنا شد و از جهات گوناگونی از آن تأثیر پذیرفت. اما این امر هرگز سبب نشد تا به‌طور کامل، تعلق خاطر خود را به مبانی اندیشه اسلامی و نیز فرهنگ عربی به طاق نسیان سپارد. السمان همواره می‌کوشید تا با بازمینی و بازخوانی اندیشه و میراث فرهنگ عرب و سازگاری آن با بعضی از مبانی جدید مدرنیته، به اصلاح وضعیت زنان عرب بپردازد. وی با نگاهی نو به میراث ادب قدیم، دستاوردهای جدیدی برای ادبیات معاصر به بار آورد (السمان، ۱۹۸۱: ۱۹۵).

داستان جنیة البجع

داستان درمورد یک زن لبنانی ۴۵ ساله است که همراه خانواده خود، در بحبوحه جنگ داخلی لبنان مجبور به مهاجرت به فرانسه شده است. همسر او که یکی از ثروتمندان بیروت است، بر اثر بسته‌شدن حساب و ممنوعیت فروش املاک، به شدت فقیر شده، اما حاضر نیست به‌عنوان

یک فرد عادی مشغول به کاری شود. در این شرایط، زن علی‌رغم مخالفت همسر، به محیط کار وارد می‌شود و انواع شغل‌های مرتبط با مدرک تحصیلی خود را امتحان می‌کند و سرانجام به‌عنوان یک مدیر موفق، در کسب‌وکار برای خود نامی کسب می‌کند. او که در بیروت، از سوی خانواده به‌شدت محصور شده بود، اکنون با فضای جدیدی از برابری و احترام به حقوق زنان در فرانسه آشنا می‌شود. همین امر سبب می‌شود تا از محیط جامعه عربی بیزار باشد. بعد از اتمام جنگ داخلی لبنان، شرایط برای بازگشت خانواده زن به بیروت فراهم می‌شود و همسر وی به او این اختیار را می‌دهد که بین ماندن در فرانسه به شرط طلاق و رفتن به بیروت همراه خانواده یکی را انتخاب کند. زن با وجود همه وابستگی‌اش به خانواده، با مقایسه فرهنگ دو جامعه، سرانجام تصمیم می‌گیرد در فرانسه بماند، اما قبل از مطرح کردن این تصمیم، متوجه تغییر فکری همسر خود می‌شود و درمی‌یابد که در صورت بازگشت می‌تواند همچنان به کار در بیرون از خانه ادامه دهد.

بحث و بررسی

اصلی‌ترین مباحث مطرح‌شده در داستان «جنیة البجع» السمان، نقد صریح او به فضای فکری و فرهنگی جامعه عرب و مبانی سنتی متصلب رسوخ یافته در لایه‌های مختلف آن درباره زنان و الگوهای نابرابر نظام مردسالاری در جوامع عربی است. او اما می‌کوشد تا این نکته را خاطرنشان سازد که برای قضاوت توانایی زنان، نباید بر کلیشه‌های موروثی در جامعه متکی بود و به هیچ عنوان، جنسیت وجه کانونی هویت زنان نیست، بلکه رفتار، کردار، نگرش و شیوه تفکر زنان است که در اعصار و برهه‌های گوناگون هویت‌ساز است (خمسه، ۱۳۸۳: ۱۳۲).

داستان در لحظه‌ای آغاز می‌شود که زن باید میان رفتن به وطن یا ماندن در غربت تصمیم‌گیری کند. در ابتدا تردید وی برای مخاطب عجیب و باورناپذیر است، اما روند داستان که با راوی اول‌شخص و حرکت رو به عقب و بر محوریت خاطرات دور و نزدیک در جریان است، کم‌کم پرده از دودلی زن برمی‌گیرد و مخاطب را با دغدغه تلخ و دردناک وی همراه می‌سازد. او در ابتدا به توصیف حوادث و لحظات خوبی می‌پردازد که در پاریس تجربه کرده و هر لحظه را با خاطره تلخ همراه با تحقیر در بیروت مقایسه می‌کند. به‌طور کلی، نقد السمان در این داستان را می‌توان در چهار موضوع مهم دسته‌بندی کرد.

فرودست‌بودن زنان و غلبه گفتمان مردسالار

مظاهر سنت در داستان السمان در قالب چهره زانی ترسیم شده است که به‌صورت منفعل و مطیع، در برابر نظام مردسالار جامعه سکوت کرده و در برابر آن به‌صورت کلی تسلیم شده‌اند. تصویر آن‌ها تصویر زانی سنتی است که بر آن‌ها ویژگی‌های کلیشه‌ای فرهنگی و سنتی یک مادر، همسر و نقش‌های خانوادگی سنتی و نه اجتماعی غلبه دارد. اولین چهره زانی سنتی در این داستان، متعلق به

مادر راوی است که به‌طور کامل در هویت بازتولیدی گفتمان مردسالار فرورفته است. درحقیقت، نظام مردسالاری سبب می‌شود تا جامعه مردان در موضع قدرت یعنی موضع فرادست قرار بگیرند و به تمامی امکانات جامعه دسترسی داشته باشند. این امر از جهت دیگر سبب می‌شود تا موضع زنان در موقعیت فرودست تثبیت شود و مانند جزئی از امکانات جامعه، در جهت رسیدن به خواسته‌های مردان عمل کنند و براساس دیدگاه‌ها و باورهای آن‌ها تعریف شوند. او به‌عنوان یک مادر، نه‌تنها دخترش را در ادامه تحصیل همراهی نمی‌کند، بلکه با تمسخر او تأکید می‌کند که زنان صلاحیت کار در محیط بیرون از خانه را ندارند و باید تلاش کنند تا مورد توجه یک مرد قرار گیرند و ازدواج کنند: «زجرتی أمی: کفی عن القراءة. ستسخرین جمال عینیک، وارفی هذه النظارات المرعبة عن وجهک. ماذا یقول الناس إذا شاهدوک هكذا وأی عریس سیرضی بالاقتراب منک؟ کان بوسع أشقائی الذکور الأربعة ارتداء نظاراتهم بسلام أما أنا فکان حلف أمی وخالاتی وعماتی یجعلنی أشعر بالخجل من نظارتی وضعف بصری. ولكن غدا الامتحان، فکیف تریدین أن أذاکر وأدرس بلا نظارة؟ أرید أن أفوز بشهادة هندسة الדיکور. قالت بلا مواربة: لماذا؟ لتعليقها فی مطبخ زوجک؟ کان بوسع أشقائی الذکور الأربعة ارتداء نظاراتهم بسلام أما أنا فکان حلف أمی وخالاتی وعماتی یجعلنی أشعر بالخجل من نظارتی وضعف بصری» (السمان، ۱۹۹۴: ۱۰۸-۱۰۹) (ترجمه: مادرم مرا آزار داد که دیگر به خواندن ادامه نده، زیبایی چشمانت را از دست خواهی داد. این عینک‌های ترسناک را از صورتت بردار. مردم وقتی تو را ببینند چه می‌گویند و کدام دامادی حاضر خواهد شد به تو نزدیک شود؟ من فردا امتحان دارم، چطور انتظار داری بدون عینک درس بخوانم؟ می‌خواهم در رشته دکوراسیون داخلی فارغ‌التحصیل شوم. با صراحت گفت: برای چه؟ برای آویختن آن به دیوار آشپزخانه همسرت؟ چهار برادر مذکور به‌راحتی می‌توانستند عینک بگذارند و سالم بمانند، اما همدستی مادر، خاله‌ها و عمه‌هایم باعث شده بود از ضعف بینایی و گذاشتن عینک شرمنده باشم).

مقایسه دختر بین خود و برادرانش که به‌صورت عمدی صفت مذکر را هم برای آن‌ها ذکر می‌کند، به رفتار دوگانه مادر با آن‌ها و پذیرش برتری جنس مذکر بر جنس مؤنث دارد. «تاکنون این زنان بوده‌اند که زن را بیش از همه سرزنش کرده‌اند، نه ما» (نیچه، ۱۳۷۵: ۲۳۲). اصرار مادر برای مطالعه نکردن دختر به‌خاطر پیشگیری از ضعف بینایی و نیامدن خواستگار به خانه، و همراهی عمه‌ها و خاله‌های دختر در تأیید تصمیم مادر، در این نکته نهفته است که همه تلاش یک زن سنتی، پرورش دختر برای ازدواج و به‌نوعی آموزش او برای پذیرش یک نقش حاشیه‌ای است. تفسیر بورديو بر تلاش مادرانی که خود در انقیاد مردسالاری اسیر هستند، اما دختران خود را نیز به همان مسیر می‌فرستند، بهترین دلیل بر این امر است: «زنان بدترین دشمنان خود هستند» (بورديو، ۲۰۰۹: ۶۹). در حقیقت، مادران سنتی در جریان جامعه‌پذیری غلط، به‌نوعی خودباختگی هویتی دچار شده‌اند و پذیرفته‌اند که نقش آنان در خانواده حاشیه‌ای، فرعی و کم‌اهمیت است. در این حالت، آن‌ها به‌شدت

منفعل، و وابسته هستند، اما چون از سوی جامعه و خانواده تأیید می‌شوند، این‌گونه می‌پندارند که راه درست همین است. «ایدئولوژی، مسیر و امکانی است که سوژه از طریق همدستی با آن، با توهم کمال به یکپارچگی شخصیتی دست پیدا می‌کند» (بیرتس، ۱۳۹۱: ۱۰۳). در حقیقت، در فرایند پذیرش فرودستی زنان در برابر مردان از سوی خود زنان، آن‌ها تبدیل به موجوداتی می‌شوند که تلاش می‌کنند تا این روند را ادامه دهند و به‌نوعی دختران خود را برای تبدیل شدن به یک هویت کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت سوق دهند. زن دیگر کسی نیست که در مقابل قدرت قرار داشته باشد، بلکه خود او مناسبات قدرت را بازتولید می‌کند و به کسی که قدرت را می‌پذیرد تبدیل می‌شود و به تعبیری، هم‌زمان به فاعل قدرت و مفعول قدرت دگردیسی می‌یابد. زن، دیگر موجودی نیست که آگاهانه آزادی خود را سرکوب کند، بلکه در تقویت این سازوکار قدرت، فاقد هرگونه اراده و روشن‌بینی است (مک‌دانل، ۱۳۸۰: ۹۶). علاوه‌براین، رشته تحصیلی دختر نیز مورد تمسخر قرار می‌گیرد و پدر و مادر از این بابت که پسران آن‌ها تحصیل رشته پزشکی و حقوق را انتخاب کرده‌اند، به شدت خرسندند: «قال أبی: أحمدي ربك أنها هي التي أختارت الدراسة التي لا قيمة لها لا شقيقها طالب الطب أو الآخر طالب المحاماة أو الباقون. تصوري كارتثنا لو أن الصبيين لم يدرسا الطب والمحاماة وسيلحق بهما شقيقاهما. ابتسم اخوتي بزهو بالثناء ينهال عليهم باستمرار لمجرد أنهم ذكور و يدرسون فوق ذلك الطب» (السمان، ۱۹۹۴: ۱۰۹) (ترجمه: پدرم (به مادرم) گفت: خدا را شکر کن که این دخترت هست که رشته‌ای را انتخاب کرده است که هیچ ارزشی ندارد و نه برادر بزرگش که دانشجوی پزشکی است یا برادر دیگرش که حقوق می‌خواند یا آن دو برادر دیگر. مصیبت ما را تصور کن اگر پسرها در پزشکی و حقوق تحصیل نمی‌کردند و بقیه پسرها به آن‌ها ملحق می‌شدند. برادرهایم لبخند زدند. آن‌ها به‌خاطر ستایشی که تنها به‌دلیل ذکوربودن آن‌ها نصیبشان شده خوشحال‌اند. مهم‌تر از آن، پزشکی می‌خوانند).

به‌طور کلی، در جوامع مردسالار، زنان یا شغلی در بیرون از خانه ندارند یا مشاغل به دو بخش زنانه و مردانه تقسیم شده‌اند: زنان منشی یا پرستارند و مردان کارفرما یا پزشک (میشل، ۱۳۷۶: ۴۵-۴۶) و بر همین اساس است که در آثار و متون ادبی، معمولاً مردان به‌صورت انسان‌هایی مسلط، فعال، مهاجم و مقتدر به تصویر کشیده می‌شوند و نقش‌های متنوع و مهمی را که موفقیت در آن‌ها اغلب مستلزم مهارت حرفه‌ای، کفایت، منطق و قدرت است، ایفا می‌کنند. در مقابل، زنان معمولاً تابع، منفعل، تسلیم و کم‌اهمیت‌اند و در مشاغل فرعی و کسل‌کننده‌ای که جنسیت، عواطف و عدم پیچیدگی‌شان به آن‌ها تحمیل کرده است، ظاهر می‌شوند (استریناتی، ۱۳۸۸: ۲۴۶). درنهایت در این داستان، این مادر خانواده است که بعد از اجبار دختر از سوی پدر به ازدواج، مدرک تحصیلی وی را با خرسندی تمام به دیوار آشپزخانه آویزان می‌کند و او را برای همیشه در نقش یک زن خانه‌دار تثبیت می‌کند: «و هكذا تزوجت وانجبت صبياً وبتين وأنا لا أعرف هل أحب زوجي أم لا. ووسط الزغاريد علفت أمي شهادتي في المطبخ و تم ترويضى بثلاثة أطفال وكتير من الرفاهية» (السمان، ۱۹۹۴: ۱۰۹-۱۱۰)

(ترجمه: و این چنین ازدواج کردم و یک پسر و دو دختر به دنیا آوردم و هنوز نمی‌دانم که همسرم را دوست دارم یا نه. و وسط شادی‌ها، مادرم مدرک من را در آشپزخانه آویزان کرد).

مادر دختر که تحت سیطره فرهنگ نادرست مردسالار قرار دارد، نمی‌تواند بپذیرد که دختر به‌جای ازدواج به تحصیل بپردازد یا از دانش خود در بیرون از خانه استفاده کند. این امر علاوه بر قربانی کردن دختر، او را آماده می‌کند تا روند انتقال آموزه‌های فرهنگی متعارض با زنان را در خانواده گسترش دهد.

تقلیل زن به‌عنوان یک هویت جنسی

یکی از بارزترین مفاهیمی که در مورد زن و اندام زنانه وی در جامعه ریشه یافته است، فریبندگی و اغواگری زن و تقلیل او به بدن و اندام‌های زنانگی است. فمینیست‌ها تأثیر پدرسالاری در حوزه زندگی فردی زنان را در دو ساحت برجسته می‌کنند: ساحت هویت و خودپنداره زنان از زنانگی و ساحت امور شخصی و مسائل مربوط به بدن زنان (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۲۹۳). این امر، قبل از هر چیز سبب تقسیم فضای جامعه به دو نوع فضای خصوصی و فضای عمومی می‌شود و هدف آن، سیاست کنترل بدن‌های اغواگر و تحمیل مجموعه تمهیدات و شرایطی است که زنان صرفاً به دلیل جنسیت خود، مجبور به پذیرش و رعایت آن‌ها هستند و به یک هویت جنسی تبدیل می‌شوند. «فضای عمومی، فضایی است که به لحاظ تاریخی، مکان حضور مردان شناخته می‌شود؛ موقعیتی که کنترل و اقتدار مردانه را بر زنان تقویت می‌کند. دسترسی محدود زنان به فضای عمومی ارتباط نزدیکی با ایده بی‌حرمت کردن در مورد هر دو عنصر زنان و فضا دارد» (فادک، ۲۰۰۷: ۳)؛ بنابراین حضور زنان در فضاهای عمومی از طرفی پاکی و عفت زنانه را تهدید می‌کند و از طرف دیگر تقدس و مصونیت فضا را نیز خدشه‌دار می‌کند. حضور زنان در این فضا می‌تواند به اغوای جنسی مردان بینجامد و خود زنان را هم مورد آسیب قرار دهد. این امر در جوامع توسعه‌نیافته که از آن برای توجیه هوسرانی مردان استفاده می‌کنند، به شکل بازاری قابل‌رؤیت است. «کل صباح أحمد ربی فی المترو لآنتی لست محاطة بکتلة بشرية زحامية فی مدينة مکبوتة والا لتعرضت لادلال اندساس الاجساد المحمومة والاصابع المشتعلة. صحیح أنه لم يحدث أن تخلی لی رجل مقعده هنا، بالمقابل، لم يحدث أن أهاننی أحدهم مندسا فی معطفی فی زحام الركض وراء اللقمة، فکل امرأة خارج بیتها لیست هنا «مشروع غواية» أو «عاهرة» حتی تثبت العکس كما فی بلدی» (السمان، ۱۹۹۴: ۱۰۷) (ترجمه: هر روز صبح در مترو خدا را شکر می‌کنم که توسط انبوهی از مردم در شهری سرخورده محاصره نشده‌ام، وگرنه مورد تعرض به هم‌سایدگی بدن‌های تبادار و انگشت‌های داغ قرار می‌گرفتم. درست است که اگر صندلی خالی نباشد، کسی جای خود را به من نمی‌دهد، ولی در عوض کسی با ساییدن بدنش به من و دست‌بردن در پالتویم به من اهانت نمی‌کند، درحالی‌که به دنبال یک لقمه نان می‌دوم. در اینجا

هر زنی که خارج از خانه‌اش باشد، یک طرح یا پروژه اغواگر یا بی‌بندوبار نیست چنان‌که در سرزمین آن‌گونه است). راوی با رد تفکر جنسیت‌زده جامعه بیروت، از تقلیل زنان به یک هویت جنسی به شدت انتقاد می‌کند و با تصویرسازی از حضور خود در میان مردم و در وسایل نقلیه عمومی، مخاطب را به آزادی زنان از تفکرات کلیشه‌ای فرامی‌خواند: «ها انا ارتدی الآن بسیط الثياب. أهروول بحذائی ذی الکعب المنخفض فی الشوارع وأزقة المترو. أطلع الکتب فی قطارات الطبقة الفقيرة التي کنت جزءا منها قبل زواجی وأحب حیوية ذلک» (السمان، ۱۹۹۴: ۱۰۸) (ترجمه: این منم که لباسی ساده می‌پوشم، با کفش پاشنه‌کوتاه در خیابان‌ها و واگن مترو با عجله راه می‌روم، در مترو شهری که مخصوص قشر فقیر جامعه است که من تا قبل از ازدواج، جزئی از آن بودم، کتاب می‌خوانم و سرزندگی آن را دوست دارم).

السماندر داستان خود نگاه جامعه به زن به‌عنوان یک موجود اغواگر را به‌شدت محکوم کرده و مسئولیت آن را بر گردن جامعه و فرهنگ نادرست آن انداخته است؛ چرا که زن در پاریس به‌راحتی در اماکن عمومی ظاهر می‌شود بدون آنکه مورد تعرضی قرار بگیرد یا کسی به حضور او معترض باشد.

مرد در موضع فرادست (مردسالاری)

یکی از اشکال ستم بر زنان، نظام مردسالاری است که از طریق تسلط مردان بر زنان در خانواده، جامعه و حکومت تحقق می‌یابد؛ تسلطی که نه بر پایه عقلا نیت، بلکه براساس فرمان‌برداری محض و غیرعقلانی شکل گرفته است (الحیدری، ۲۰۰۳: ۸). در داستان السمان، شخصیت اصلی از جانب پدر، برادران و همسر خود تحت فشار قرار می‌گیرد و هرکدام از آن‌ها سبب می‌شوند تا در موقعیت‌های مختلف، تصمیماتی عجولانه و نادرست بگیرد. اولین مرد مهم و تأثیرگذار زندگی دختر، پدر او است که به‌خاطر ثروت خواستگار، وی را مجبور به ازدواج می‌کند تا جایی که دختر معتقد است پدر به‌جای او پاسخ مثبت داده است: «وجاء العریس. کان ثریا فی الثالثة و الثلاثین من عمره و من أسرة عریقة بیروتیة و سیما فوق کل شیء. وکنت فی التاسعة عشرة من عمری، متوسطة الجمال و مشکاسة اتوق للخلاص من اضطهاد اخوتی لی و تدخلهم فی تفاصيل لباسی و مواعید خروجی کأنهم من جنس بشری أرقی نوعاً. لم یکن ثمة حوار بیننا بل قمع و قال أبی نعم للعریس» (السمان، ۱۹۹۴: ۱۰۹-۱۱۰) (ترجمه: داماد آمد. ثروتمند بود و سی‌وسه سال داشت و از یک خانواده اصیل بیروت بود و مهم‌تر از همه خوش‌چهره بود. من نوزده سال داشتم، با زیبایی متوسط و چهره‌ای عبوس که فقط می‌خواستم از ظلم برادرانم و دخالت آن‌ها در جزئیات لباس پوشیدن و بیرون‌رفتن و قرار ملاقات‌هایم خلاص شوم. گویی آن‌ها از بهترین جنس آفرینش بودند. هیچ گفت‌وگویی میان ما نبود، بلکه تنها سرکوب بود، و پدرم به داماد بله گفت).

در اینجا دختر، بدون هیچ‌گونه تمایلی و تنها به خواست پدر و نیز برای فرار از ظلم و سلطه برادران خود تن به ازدواج با مردی می‌دهد که تا آن لحظه او را ندیده است. «براساس نظریه ویلیام گود، نظام خانواده مانند هر نظام یا واحد اجتماعی دیگر دارای نظامی اقتداری است و هر کس به منابع مهم خانواده (مانند شغل، تحصیلات، درآمد، مهارت و اطلاعات) بیشتر از دیگران دسترسی داشته باشد، می‌تواند سایر اعضا را به فعالیت در جهت امیال خود وادارد و تصمیم‌گیری‌های مهم با او است» (اعزازی، ۱۳۸۰: ۸۱). سلطه مطلق و بی‌چون‌وچرای همسر بر زندگی زن، یکی دیگر از مباحثی است که السمان در داستان خود مطرح کرده است. همسر زن، هنگامی که به فرانسه می‌آید سعی می‌کند تا زن را محدود و محصور در خانه نگه دارد، اما شرایط نامناسب اقتصادی و بی‌رغبتی او در تن دادن به کارهای کم‌ارزش سبب می‌شود تا زن به کار در بیرون از خانه بپردازد و این امر، بی‌مهری‌های گاه و بیگاه شوهر را در پی دارد. «توجه زوجی بصمت وهو يرانی «رجل البيت» لکنه کان عاجزا عن القبول بأی عمل عند أحد رفاق سهرات «أیام العز» والثراء. کان يتعذب عاجزا عن القيام بأی شیء غیر ملاحقة أخبار الوطن والخلج من حالی. كلما نجحت فی عملی کان دیکه الداخلي يتأزم ويتقزم ویصمت مکرها ولاخيار له» (السمان، ۱۹۹۴: ۱۱۵) (همسر در سکوت درد می‌کشید هنگامی که مرا مرد خانه می‌دید، ولی از پذیرش هر شغلی از شوی دوستان ثروتمند و رفقای شب‌نشینی‌های بیروت و روزگار ثروت و عزتمندی‌اش سرباز می‌زد. او عذاب می‌کشید و نمی‌توانست هیچ کاری به‌جز پیگیری اخبار وطن و احساس شرم به‌خاطر من انجام دهد. هر بار که من در کارم موفق شدم، خروس درون او وضعیتش بدتر می‌شد و خواری را تجربه می‌کرد و از روی اکراه سکوت می‌کرد).

خودآگاهی زن نسبت به جایگاه خود

السمان با نمایش هم‌زمان تجربه یک زن از خود در سایه فرهنگ مردسالار، و تجربه او از خود در یک نظام برابر و فارغ از کلیشه‌های جنسیتی، به‌جای نمایش ضعف‌های زنان و ترسیم آن‌ها به شکلی سرخورده و مطیع، آن‌ها را سرکش و عصیانگر نمایش داده است که با تسلیم‌نشدن در برابر یک وضعیت خیالی و موهم ناشی از تفکر فرهنگ ناقص، آن‌ها را برای احقاق حق تضييع شده خود تشویق کند. مبارزه اصلی السمان در دو عرصه اجتماعی و فرهنگی و با تکیه بر نادرست‌بودن باورهای موروثی جامعه در باب زنان، خصوصاً ادامه تحصیل و ورود آن‌ها به جامعه کار است. السمان هرگز به دنبال تک‌بعدی کردن زنان و تبدیل آن‌ها به نیروی کار نیست، بلکه اصرار وی به تحصیل زنان و حضور آنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی و به عهده‌گرفتن نقش‌هایی اجتماعی در کنار نقش همسری و مادری است. در این داستان، زن با ورود به بازار کار، اصرار به مطالعه در وسایل نقلیه عمومی و فاصله منزل تا محل کار، و شرکت

در برنامه‌های آموزشی در باب زنان، به وضعیت بسیار مطلوبی از آگاهی رسیده و هویت جدیدی برای خود بازآفرینی کرده است که علاوه بر ثمره آن در زندگی فردی، خانواده را نیز از فقر و درماندگی نجات داده است. در اینجا خودآگاهی زن، مرحله به مرحله شکل گرفته و موجب شکوفایی کامل وی شده است. السمان، دیدگاه سنتی و میراثی عربی خویش را همسو با رویکرد تمدنی آزادی زن می‌داند که جایگاهی والا برای زن به‌عنوان مادر قائل است و این‌گونه است که آمال و آرزوی زن عربی در این است که در کارش موفق و پیروز باشد بدون آنکه آسیبی به کیان خانواده و فرزندش وارد شود (السمان، ۲۰۰۶: ۳۷). زن با آگاهی از وضعیت نامطلوب جامعه بیروت، حاضر به بازگشت نیست. «لقد تعبتُ ولم أجد قدرة على التكيف من جديد مع مجتمعات تقوم يومياً بإذلالی وباهنتی بصورة مباشرة فی صغائر الحياة كلها وكبائرها. هنا ارتحتُ من التفاصيل الصغيرة كلها التي كانت تهينني فی وطنی ولا أعرف كيف أرد عليها إذ تبدو جزءاً من العادات السائدة التي لا تتوقف عين للاحتجاج عليها. لم أجد أشعر أنه من العادی والقبول أن أهان لمجرد أنني امرأة ولا يحق لي السفر إلا بإذن ذكر وأنا التي حملت ذكور أسرتي كلهم فی الغربة والشقاء بأسانی كما تحمل القطة صغارها. ولم أجد رغبة فی سماع الحكايا أو قراءتها فی الصحف عن الرجل الذي ذبح أخته لسلوکها الذي لم يعجبه وعن الذي طلب زوجته إلى بيت الطاعة و عن الذي تزوج أكثر من امرأة» (السمان، ۱۹۹۴: ۱۱۹) (ترجمه: خسته‌ام و نمی‌توانم دوباره خودم را با جامعه‌ای تطبیق بدهم که هر روز مستقیماً به خوار کردن من در تمامی مسائل ریزودرشت زندگی مشغول است. در اینجا از همه مسائل که مرا در وطنم خوار می‌کرد، خلاص شدم و نمی‌دانم چگونه به آنجا برگردم وقتی که این کارها به عادت تبدیل شده است بدون اینکه برای آن دلیلی وجود داشته باشد. دیگر نمی‌توانم بپذیرم که این کارها عادی است تنها به این دلیل که من یک زن هستم و جز با اجازه یک مذکر حق ندارم به سفر بروم؛ درحالی که من به‌عنوان یک زن، همه مردهای خانواده‌ام را در غربت و بدبختی با دندانم حمل کردم؛ درست مثل یک گربه هنگامی که بچه‌هایش را به دندان می‌کشد. و دیگر تمایلی به شنیدن داستان‌ها و خواندن روزنامه‌ها در مورد کشتن یک دختر توسط برادرش به جرم سرکشی در برابر وی ندارم. یا از مردی بخوانم که همسرش را مجبور به تمکین می‌کند یا مردی که چند تا زن دارد).

علاوه بر این، السمان با خوانشی درست از عشق بین زن و مرد، با رد اجبار زنان به ازدواج، آن‌ها را تشویق می‌کند تا از روی میل و اراده خود به همسرانشان عشق بورزند و آن‌ها را در شرایط سخت زندگی یاری کنند. دیدگاه او به عشق بسیار زیبا و آزادی‌خواهانه است. السمان با صراحت به زنان اعلام می‌کند که ای زنان دنیا، دوست بدارید. مرد موجود زیبایی است و مثل ما بینواست. به جای تقلید و پیروی از او، به او کمک کنید. مرد تنها عاملی نیست که به زن ظلم می‌کند، بلکه این عقب‌ماندگی، استعمار و... است که بر هردو ستم روا می‌دارند. ضروری است

که با یک همبستگی آگاهانه، زن و مرد علیه این دشمن واقعی مشترکشان برخیزند (مدنی، ۱۳۸۵: ۷۸). «صرت أنظر إليه للمرة الأولى عاريا من ثروته وسطوته، إنه نصف أصلع قصير القامة بكرش مستدير لطيف كاستدارة وجهه، وله عينان ضعيفتان فوق أنف عريض وفم واسع. امتلاً قلبی حنانا عليه، وحين ضممته إلى صدري كطفل خائف في الظلام خيل إلى أنني للمرة الأولى أخطو درب حبه. إنه مذعور كما كنت دائماً في قاعی لمجرد أنني امرأة. شعرت أن خوفه يقربنا من بعض كما لم يفعل يوماً ماله. تكشفت طباع زوجي عن رقة مفرطة وقدرة على الحنان والعذوبة نحوی: يشفق على من تعبی، يساعدني في اعمال المطبخ لا يبخل بدعاياته على وعلى أولاده متهما بشؤونهم بعيدا عن الديكتاتورية الشرقية» (السمان، ۱۹۹۴: ۱۱۴). (ترجمه: برای اولین بار خالی از ثروت و قدرتش او را نگاه کردم. نیمه کچل بود و قد کوتاه و شکم گنده‌اش دایره‌وار مانند گردی صورتش بود و دو چشم ضعیف او بالای یک دماغ بزرگ و پهن قرار داشت و دهانش بزرگ بود. قلبم نسبت به او پر از مهربانی شد. هنگامی که در آغوش گرفتم که مثل یک کودک ترسیده بود، برای اولین بار احساس کردم که دوستش دارم. او ترسیده بود؛ مثل من که بارها و بارها فقط به این خاطر که زن بودم، ترسیده بودم. احساس کردم که ترس او ما را به هم نزدیک کرد؛ کاری که ثروتش نتوانست انجام بدهد. روحیه مهربان همسر را کشف کردم و توانایی او در عشق و محبت به من. وقتی خسته‌ام برای من دلسوزی می‌کند، به من در کارهای خانه کمک می‌کند. با من و بچه‌هایم شوخی می‌کند؛ کاری که از یک مرد با دیکتاتوری شرقی بعید است).

عشق صادقانه زن به همسر که به دور از فضای اجباری فرهنگ مردسالار به‌دست آمده است، تغییر محسوس مرد نسبت به زن و خانواده، همراهی و همگامی با همسر در انجام امور منزل، همگی نشان می‌دهد که مردان نیز مانند زنان، از فضای جنسیت‌زده جامعه خود آسیب می‌بینند و نمی‌توانند احساسات واقعی خود را در برابر همسر خود نشان دهند. کلیشه‌های جنسیتی هم بر مردان و هم بر زنان، تأثیری منفی می‌گذارند؛ اگرچه تأثیر منفی آن‌ها بر زنان بیشتر است؛ زیرا آنان در این کلیشه‌ها به‌عنوان جنس ضعیف و فرودست مطرح می‌شوند. از طرف دیگر، کلیشه‌های جنسیتی مردان را از شکوفایی همه‌جانبه احساسات و انسانیتشان باز می‌دارد و سبب می‌شود هرچه بیشتر به‌سمت خشونت، رقابت، پرخاشگری، بی‌اعتنایی و بی‌احساسی پیش روند (میشل، ۱۳۷۶: ۳۵).

السمان با مهارت خاصی، دو چهره متفاوت از شخصیت زن و مرد داستان خود ارائه داده است: یک چهره از آن‌ها در بیروت و در حصار انبوهی از کلیشه‌های جنسیتی نادرست و قضاوت‌های جنسیت‌زده و یک چهره از هر کدام از آن‌ها در جامعه‌ای برابر و تفکری به دور از هر نوع تفکر کلیشه‌ای. زن در بیروت به‌راحتی تن به خواسته پدر می‌دهد و با مردی ازدواج می‌کند که دوستش ندارد، بعد از ازدواج مطیع و فرمان‌بردار همسرش می‌شود و سال‌ها با وجود داشتن مدرک دانشگاهی، در آشپزخانه محصور می‌شود، اما در پاریس، در سایه فضایی آرام و به دور از

تنش‌های جنسیتی، هویت خود را به‌عنوان یک زن باز پس می‌گیرد و در شرایطی بسیار سخت که حتی مرد خانه در برابر آن تسلیم شده است، مقاومت می‌کند و خود و خانواده را نجات می‌دهد. در مقابل، همسر او برای مدتی بسیار طولانی با پیروی از باورهای غلط فرهنگ در باب زنان، به انقیاد همسر خود در خانه دامن زده است و با ابراز قدرت در برابر او، خود را فرد اول تصمیم‌گیری‌های ریز و درشت مطرح کرده است. اما او نیز هنگام دور شدن از فضای جنسیت‌زده بیروت توانسته است توانایی‌هایی همسر خود را ببیند و اینک پذیرفته است که حصر وی در خانه به‌هیچ‌عنوان کار درستی نیست. السمان به‌صراحت اعلام کرده است که مشکلی با مردان ندارد، بلکه مقصر اصلی در نابرابری وضعیت زنان، فرهنگ جامعه است. السمان هرگز مردان را مقصر اصلی تبعیض‌های جنسیتی در فرهنگ عربی نمی‌داند، بلکه عقیده دارد اشتباهی که اکثر انجمن‌ها و نویسندگان زن مرتکب شده‌اند آن است که فکر می‌کنند مبارزه آن‌ها ضد جنس مرد است نه ضد عقب‌ماندگی اجتماعی. عوامل دیگری مانند عوامل اجتماعی، تاریخی، اقتصادی و ایدئولوژیک وجود دارند که باید آن‌ها را نیز به‌حساب آورد. مشکل زن عربی آن است که از پایمال شدن حقوق اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی خود رنج می‌برد. اما باید توجه داشت که این مشکلات مشکلات مرد عربی نیز هستند (السمان، ۲۰۰۹: ۷۷). او زنان را به بازیابی هویت فراموش‌شده خود فرامی‌خواند. از نگاه او، زن امروز نباید زنانگی‌اش را در کشمکش‌های اقتصادی و سیاسی با مرد، به فراموشی بسپارد؛ زیرا اشتباه بزرگ جنبش‌های زن‌گرایی در غرب این است که تعریف مردانه از هر چیز و جهان را یگانه تعریف معتبر و حقیقی ادراک می‌کند و زنانگی و احساس مادرانه را به فراموشی می‌سپارد، اما زنان شرقی که از پیوندهای محکم‌تری با ارزش‌های اصیل خود برخوردارند، هنوز فرصت دارند که مرتکب چنین اشتباهی نشوند و همچنان با ادراکات زنانه خود زندگی کنند (احمدی و فرزاد، ۱۳۹۲: ۲۳). السمان بر این نکته اصرار دارد که نابرابری‌های جنسیتی بین زن و مرد در جامعه ریشه در گفتمان و ایدئولوژی غلط حاکم بر فرهنگ عرب دارد و مردان به‌تنهایی مقصر اصلی نیستند. او سعی کرده است تا با نقد کلیشه‌های جنسیت و بازیابی هویت شخصیت داستان خود، براساس توانایی‌های بالقوه و بالفعل وی، تغییرپذیری این کلیشه‌ها را یادآور شود و با شالوده‌شکنی شیوه تفکر جامعه در باب کلیشه‌های جنسیتی، نگاه جامعه به زنان را تغییر دهد. کنش قهرمان داستان السمان، به‌شدت تنش‌زدا و خلاف گفتمان مسلط مردسالاری در جامعه است. السمان، خودآگاهی برای بازیابی هویت مستقل زنانه را عنصر اساسی پیش‌برنده این داستان قرار داده است. جریان داستان او به‌گونه‌ای است که خواننده تا انتهای داستان، منتظر تسلیم شدن شخصیت اصلی در برابر فشار بازگشت به بیروت و از دست دادن موقعیت اجتماعی است، اما السمان درنهایت و با هوشمندی خاص خود، جریان را به نفع شخصیت تغییر می‌دهد. در داستان‌های او علاوه بر انتقاد از کلیشه‌های جنسیتی، به‌صورت واضح شاهد از بین رفتن و رنگ‌باختن پاره‌ای از این کلیشه‌ها نزد

مردان هستیم.

نتیجه‌گیری

داستان السمان با انتقاد صریح از تفکر جنسیت‌زده و نادرست جوامع عربی و به‌چالش کشیدن کلیشه‌های جنسیتی منسوخ و موروث فرهنگ این جوامع، منطق فرودستی زنان در داخل خانواده و جامعه را متزلزل ساخته است. السمان با مرکز قرار دادن جنسیت و مبادی برساخته آن در قضاوت زنان به‌شدت مخالفت کرده و زن را به‌عنوان یک هویت مستقل و موفق ترسیم کرده است. با این توضیح که السمان، هرگز به‌طور کامل بافت فرهنگی و اجتماعی جامعه خود را نفی نمی‌کند. نکته حائز اهمیت داستان‌های السمان این است که او هرگز به مردان به‌عنوان مقصر اصلی نگاه نمی‌کند و در نتیجه تقابل‌های دوگانه را که در جریان‌های فمینیستی معاصر شکل گرفته و به دنبال مقصر جلوه‌دادن مردان است، به‌شدت رد می‌کند. این امر زمانی نمود بیشتری می‌یابد که مردان در برابر خواسته‌های به‌حق زنان تسلیم می‌شوند و راه را برای تغییر باز می‌گذارند. تقابل تفکر زنان سنتی و مطیع گفتمان مردسالار جامعه در برابر آگاهی و اندیشه مستقل برخاسته از محیط اجتماعی و فرهنگی برابر، تأثیرات زیان‌بار تطبیق زنان با معیارهای سنتی نظام مردسالار را نشان می‌دهد.

منابع

- آشوری، داریوش (۱۳۵۷). تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ، تهران: رامین.
- ابوت، پاملا و والاس، کلر (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی زنان، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
- استریناتی، دومینیک (۱۳۸۸). مقدمه‌ای بر نظریه‌های فرهنگ عامه، ترجمه ثریا پاک‌نظر، تهران: گام نو.
- اعزاز، شهلا (۱۳۸۰). خشونت خانوادگی، زنان کتک‌خورده، تهران: نشر سالی.
- ایزایرجر، آرثر (۲۰۰۳). النقد الثقافي، تمهید مبدئی للمفاهيم الرئيسية، ترجمه وفاء ابراهیم و رمضان بسطاویسی، الطبعة الأولى، بیروت: المجلس الأعلى للثقافة.
- بورديو، بيار (۲۰۰۹). الهيمنة الذكورية، ترجمه سلمان قعفرانی، الطبعة الأولى، بیروت: المنظمة العربية للترجمة.
- الحیدری، ابراهیم (۲۰۰۳). النظام الأبوی و إشكالية الجنس عند العرب، الطبعة الأولى، بیروت: دارالساقی.
- خلیل، سمیر (۲۰۱۲). النقی الثقافي من النص الأدبی إلى الخطاب، الطبعة الأولى، بغداد: دار الجواهری.
- خمسه، اکرم (۱۳۸۳). «بررسی طرحواره‌های نقش جنسیتی و کلیشه‌های فرهنگی در دانشجویان دختر»، مطالعات زبان، ش ۶، صص ۱۱۵-۱۳۴.
- دلفی، کریستین (۱۳۸۵). «بازاندیشی در مفاهیم جنس و جنسیت»، ترجمه مریم خراسانی، فمینیسم و دیدگاه‌ها، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.
- رسولی، آرزو (۱۳۹۶). «نقد فرهنگی در مطالعات تاریخی، شورش گئوماته و به‌قدرت‌رسیدن داریوش بزرگ»،

- پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ش ۲۰، صص ۲-۱۲.
- ستوده، هدایت الله (۱۳۷۸). روان‌شناسی اجتماعی، چاپ پنجم، تهران: آوای نور.
- سعداوی، نوال (د.ت). المرأة والصراع النفسي، الطبعة الأولى، بیروت: مؤسسة المعارف.
- السمان، غادة (۱۹۸۱). القبيلة تستوجب القبيلة، بیروت: منشورات غادة السمان.
- السمان، غادة (۱۹۹۴). القمر المربع، بیروت: انتشارات غادة السمان.
- السمان، غادة (۲۰۰۹). لا بحر فی بیروت، بیروت: منشورات غادة السمان.
- السمان، غادة (۲۰۰۶). إمراة عربی.... و حرة، بیروت: منشورات غادة السمان.
- فردینمن، جین (۱۳۸۱). فمینیسم، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: آشیان.
- گرو تریز، چارلز (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی مرتن، ترجمه زهره کسای، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- مدنی، نسرین (۱۳۸۵). در کوچ‌های خاکی معصومیت، تهران: چشمه.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۲). از جنبش تا نظریه: تاریخ دو قرن فمینیسم، تهران: شیرازه.
- معین، محمد (۱۳۸۷). فرهنگ معین، تهران: دبیر.
- مک دائل، دایان (۱۳۸۰). مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان، ترجمه حسینعلی نودری، تهران: فرهنگ گفتمان.
- میلنر، اندرو و براویت، جف (۱۳۸۷). درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر، ترجمه جمال محمدی، تهران: ققنوس.
- میشل، آندره (۱۳۷۶). پیکار با تبعیض جنسی: پاکسازی کتاب، خانه، مدرسه و جامعه از کلیشه‌های تبعیض جنسی، ترجمه محمدجعفر پوینده، تهران: نگاه.
- نسیب الاختیار، نجلاء (۱۹۹۰). تحرر المرأة عبر أعمال سیمون دوبوار و غادة السمان، الطبعة الأولى، بیروت: دارالطلیعة.
- نیچه، فردریک (۱۳۷۵). فراسوی نیک و بد، ترجمه داریوش آشوری، تهران: خوارزمی.
- واتلرز، مالکوم (۱۳۸۱). جامعه سنتی و جامعه مدرن، ترجمه منصور انصاری، چاپ اول، تهران: نقش جهان.
- وبر، مارکس (۱۳۸۴). اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری، تهران: سمت.
- هام، مگی و گمبل، سارا (۱۳۸۲). فرهنگ نظریه‌های فمینیستی، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، فیروز مهاجر و فرخ قره‌داغی، تهران: توسعه.
- یوسف، شوقی بدر (۲۰۱۰). القصة القصيرة النسوية اللبنانية (أنطولوجيا)، اسکندریه: مؤسسة حورس الدولية.

Phadke, Sh. (2007). Re-mapping the Public: Gendered Spaces in Mumbai'
In Madhavi D. (ed.) *Gender and the built environment*, New Delhi:
Zubaan.

Marshall, G. (1998). *A dictionary of sociology*, Oxford University Press